

بررسی شرط ابدال در خیار رؤیت

هادی غلامرضا راوی^۱، * محمود یوسف‌وند^۲

۱. دانشجوی دکتری، دانشگاه قم، ایران

۲. استادیار، جامعه المصطفی العالمیه، قم، ایران

(تاریخ دریافت: ۹۵/۶/۳؛ تاریخ پذیرش: ۹۶/۹/۲۶)

چکیده

در صورتی که کسی مالی را ندیده و آن را صرفاً با توصیف کردن خریده باشد، همچنین هرگاه با اعتماد با رؤیت قبلی، مالی را بخرد و بعد معلوم شود که آن اوصاف را ندارد، اختیار فسخ خواهد داشت و اگر مشتری مبیع را برخلاف اوصاف مذکور یافت و در عقد شرط شده باشد در صورت عدم مطابقت با اوصاف مذکور، مبیع دیگری به جای آن به مشتری بدهد، صحیح است یا خیر؟ در این مقاله در صدد آنیم که با مراجعه به کتب فقهی و جمع‌بندی دیدگاه فقها با روش توصیفی و تحلیلی به پرسش فوق پاسخ دهیم. فقها معتقدند که اشتراط در این مسئله به دو صورت است، یا شرط نتیجه یا شرط فعل و هر کدام از این دو شرط یا بدل، در مقابل مبدل قرار می‌گیرد یا بدل در مقابل ثمن است. به نظر می‌رسد شرط ابدال در صورت‌های چهارگانه باطل است که مهم‌ترین دلیل آن غرر خواهد بود که سبب غرر در بیع می‌شود.

واژگان کلیدی

ثمن جهل، خیار رؤیت، شرط، شرط فعل، شرط نتیجه.

مقدمه

غالب معاملات در گذشته بر مبنای تهاتر و مبتنی بر رؤیت بود. طرفین در همان مجلس بیع کالا را می‌دیدند و به داد و ستد می‌پرداختند؛ اما با گذشت زمان که اجتماعات بشری گسترش یافت و محصول کار آنها متنوع‌تر شد، تجارت نیز گسترش پیدا کرد و تجارت از محدوده شهرها به کشورها و قاره‌ها رسید و از سوی دیگر پیشرفت علم و فناوری نیز به این منجر شد که بازرگانی نیز شکل جدیدی به خود بگیرد. در عرف امروز بازار داخلی و بین‌المللی غالب معاملات به صورت اینترنتی یا تلفنی است و معمولاً نمونه کالا را می‌بینند و سپس کالا را سفارش می‌دهند و از طریق شرکت‌های حمل‌ونقل یا پست و ... کالا منتقل می‌شود که بیشتر این معاملات و سفارش‌ها، بر عدم رؤیت مبیع مبتنی است.

شکی وجود ندارد که اگر معامله‌ای انجام گیرد و بر اساس مدل سفارش شده یا وصف شده نباشد، خریدار اختیار رؤیت دارد. اختیار رؤیت هنگامی ثابت می‌شود که مشتری چیزی را ندیده و با ویژگی‌های معینی که فروشنده توصیف کرده است، آن را بخرد و هنگام تحویل کالا متوجه شود که کالا با تعریف و وصف قبلی مطابقت ندارد؛ در اینجا خریدار، اختیار رؤیت دارد و می‌تواند معامله را فسخ کند. اما در این مقاله به این پرسش پاسخ داده می‌شود که آیا خریدار می‌تواند در صورت عدم مطابقت مبیع با مدل سفارش شده یا وصف شده، شرط ابدال کند یا خیر؟

پیشینه تحقیق

برای درک درست موضوع بهتر است سیری اجمالی در دیدگاه فقیهان داشته باشیم. محقق حلی در تعریف اختیار رؤیت می‌گویند: «اختیار رؤیت عبارتست از بیع اعیان به غیرمشاهده» (محقق حلی، ۱۴۰۸، ج ۲: ۱۸) و شیخ انصاری می‌گوید: «اختیار رؤیت عبارتست از حق الخیار ناشی از مشاهده مبیع، برخلاف آنچه متبایعان در مورد آن شرط کرده بودند» (انصاری، ۱۴۱۱، ج ۲: ۴۲۱). این اختیار زمانی ثابت می‌شود که عین مشخص و موجود در

خارج که به وصف و به غیرمشاهده خریداری شده است، با اوصاف شرط شده در عقد مطابقت نداشته باشد (طباطبایی، ۱۴۱۸، ج ۸: ۳۱۳).

اما درباره شرط ابدال در خیار رؤیت، شهید اول در دروس می گوید: «اگر بایع شرط ابدال در صورت تخلف وصف کند و آن وصف در مبیع نباشد، أقرب فساد می باشد» (شهید اول، ۱۴۰۷، ج ۳: ۲۷۶). کلام شهید اول در اینجا ابهام دارد و معلوم نیست که آیا منظور از فساد، فساد در عقد است یا فساد در شرط.

صاحب جواهر نیز به صورت مجمل به این مسئله پرداخته است و می فرماید: «با شرط ابدال یا بذل تفاوت، قطعاً خیار ساقط نمی شود و در صورت شرط ابدال اگر خلاف شرط وصف آمد، همان گونه که شهید اول فرموده اند عقد به جهت جهل و یا به جهت غرر فاسد می شود» (نجفی، ۱۹۸۱، ج ۳: ۹۶). اما شیخ انصاری در کتاب مکاسب به صورت مبسوط تر به این مسئله پرداخته اند. در نظر شیخ انصاری خیار رؤیت، به شرط ابدال ساقط نمی شود؛ چرا که عقد بر آن عین (منظور عین شخصی یا کلی در معین) است و تملک چیز دیگر، به معاوضه جدید محتاج خواهد بود. بله؛ اما اگر متبایعین هر دو به ابدال رضایت دهند، مانند اینکه مشتری خیار را ساقط کند و در عوض بایع عین دیگر بدهد، این از موضوع بحث خارج است. در صورت شرط ابدال بدل، که به اقتضای شرط بدل بر عهده بایع است؛ حال اگر بدل به ازای ثمن باشد، ثمن نمی تواند به ازای مثن قرار گیرد؛ چرا که ثمن به ازای معاوضه جدید نیست؛ مگر اینکه بیع فی نفسه در صورت مخالفت با وصف فسخ و بیع دیگری منعقد شود. به عبارت دیگر به وسیله شرط، عقد فسخ و عقد جدید منعقد می شود و انفساخ عقد و انعقاد عقد جدید معلق بر مخالفت بر وصف است. مشخص خواهد بود که از شرط چنین کاری بر نمی آید، یعنی شرط نه عقدی را باطل می کند و نه عقدی را به وجود می آورد (رک. حسینی شیرازی، ۱۳۸۵، ج ۱۳: ۵ - ۴) و اگر عین جدید در مقابل مبیع و عین قبلی باشد، چنین چیزی معاوضه تعلیقیه غریبه است، زیرا عوضین این معاوضه، مبیع قبلی و عین جدیدند و چون مبیع قبلی هنگام عقد مجهول است، چنین معاوضه ای غرر محسوب می شود (گیلانی، ۱۳۹۰، ج ۳: ۱۵۴). آیت الله میرزا جواد تبریزی می فرماید: «پس شیخ انصاری این فساد را بر فساد شرط و عقد حمل نموده است» (تبریزی، ۱۴۱۶، ج ۴: ۲۷۱). سخن شیخ انصاری با وجود بسط بحث، هنوز اجمالاتی

دارد؛ چرا که مشخص نشده است که آیا مراد از شرط، شرط نتیجه است یا شرط فعل. مرحوم ایروانی می‌فرماید: «ظاهر عبارت شرط فعل می‌باشد و احتمال دارد شرط نتیجه منظور باشد» (ایروانی، بی‌تا، ج ۲: ۵۰).

شیخ انصاری پس از بیان دیدگاه خویش، اشکال صاحب حدائق را بیان می‌کنند و می‌فرمایند: «با این تقریر مشخص شد که اشکال صاحب حدائق بر شهید اول صحیح نمی‌باشد» (انصاری، ۱۴۱۱، ج ۲: ۴۳۲).

صاحب حدائق می‌گوید: ظاهر کلام شهید، حکم به فساد است، چه عین واجد وصف باشد و چه واجد وصف نباشد. به نظر صاحب حدائق اگر وصف در مبیع باشد، دلیلی برای فساد شرط نیست؛ پس عقد فاسد نخواهد بود و مجرد شرط بایع بر ابدال در صورت عدم وصف مذکور، صلاحیت بر فساد را ندارد؛ علت آن نیز عمومیت اخبار وارد شده درباره‌ی خیار رؤیت است که شامل صورت را نیز شامل می‌شود و اگر مخالف با شرط مذکور بود، از جنبه‌ی مخالف بودنش فاسد است و این شرط در عقد، خیار رؤیت را از بین نمی‌برد و به دلیل اطلاقی که در اختیار خیار رؤیت وجود دارد، شامل این صورت می‌شود. پس اظهار این است که منظور شهید اول از حکم فساد، فساد در شرط است و نه فساد در عقد. در نهایت مرحوم بحرانی می‌فرماید: «ما هیچ دلیلی پیدا نکردیم که بگوییم این عقد فاسد است، بلکه این شرط می‌تواند فاسد باشد» (بحرانی، ۱۴۰۵، ج ۱۹: ۵۹).

مرحوم یزدی به سخن صاحب حدائق اشکال می‌کنند و می‌فرمایند: «معنا ندارد که فساد مختص به صورت مخالف با وصف باشد؛ شرط مذکور یا محکوم به فساد می‌باشد و یا نمی‌باشد و در صورت اول یا شرط فاسد، مفسد عقد می‌باشد و یا شرط فاسد، مفسد عقد نمی‌باشد و در صورتی که شرط فاسد، عقد را فاسد کند، پس عقد فاسد می‌باشد، چه موافق با وصف باشد و چه مخالف با وصف درآید و در صورتی که شرط موجب مفسد عقد نباشد، عقد مطلقاً صحیح می‌باشد و چون فرض این است شرط فاسد است، پس ابدال لازم نمی‌آید و اگر فرض این باشد که شرط صحیح است، پس ابدال لازم می‌آید؛ پس هیچ وجه تخصیصی برای فساد در صورت مخالفت با وصف و حکم به صحت در صورت موافقت با آن با شرط نمی‌باشد» (یزدی، ۱۳۷۸، ج ۲: ۶۲).

نقش شرط مجهول در عقد

قبل از بحث درباره مسئله شرط ابدال در خیار رؤیت؛ شایسته است که به این مسئله پردازیم که اگر شرط موجب غرر یا تعلیق شدن عقد شود، آیا این مسئله تحت قاعده «شرط فاسد موجب بطلان عقد می‌شود» قرار می‌گیرد؟

نکته‌ای که در بحث باید به آن توجه شود این است که مواردی از شروط هستند که تخصصاً از عموم این قاعده خارجند، مثل شرط مجهولی که موجب جهالت به یکی از عوضین شود و معامله را غرری کند که چنین معامله‌ای باطل می‌شود به دلیل سخن رسول خدا (ص) که از بیع غرری نهی کرده است (شیخ حر عاملی، ۱۴۰۹، ج ۱۷: ۴۴۷). حال چه قائل باشیم که شرط فاسد، موجب فساد عقد می‌شود یا چنین عقیده‌ای نداشته باشیم. همچنین شروطی که مخالف با مقتضای عقد است یا شروطی که غیرقابل وفا و غیرمقدور است چون در این موارد، وجود شرط بنفسه موجب فساد عقد است نه فساد شرط؛ پس از تحت این قاعده خارج هستند (موسوی بجنوردی، ۱۴۰۱، ج ۱: ۱۳۸). به عبارت دیگر اگر فساد شرط، واسطه در عروض باشد، به این معنا که فساد اولاً و بالذات بر شرط عارض شود و انتسابش به عقد بالعرض و مجاز باشد، جای بحث از اجرای قاعده است؛ اما اگر واسطه در ثبوت باشد، به این معنا که فساد اولاً و بالذات عارض بر نفس عقد شود به دلیل اختلال در ارکان عقد و شرط سبب و علت عروض آن اختلال بر نفس عقد باشد، مانند شرط مجهول؛ برای مثال شرط شود که وزن یا کیل مجهول باشد، تخصصاً از موضوع قاعده بیرون است (بجنوردی، ۱۳۷۷، ج ۴: ۲۲۱ - ۲۲۲).

بیان صور مسئله

در این مسئله فقها معتقدند که می‌توان اشتراط ابدال را یا به صورت شرط نتیجه یا شرط فعل فرض کرد که هر کدام نیز یا بدل در مقابل مبدل یا بدل در مقابل ثمن است (رک. خمینی، بی تا، ج ۴: ۶۶۵ - ۶۶۰). پس شایسته است که هر کدام به صورت جداگانه بررسی و تحلیل شوند.

شرط نتیجه

در تعریف شرط نتیجه گفته شده که شرط نتیجه، اشتراط تحقق اثر یک عمل حقوقی در

ضمن عقد است؛ اعم از آنکه آن عمل عقد باشد یا ایقاع؛ مثل شرط خیار برای دو طرف یا یکی از آنان یا اجنبی در ضمن عقد بیع و یا وکیل بودن بایع از طرف مشتری یا برعکس، در انجام دادن یک عمل. در اصطلاح فقها گاهی به این‌گونه شروط، شرط غایت گفته شده است (محقق داماد، ۱۳۸۳، ج ۲: ۴۱ - ۴۲) که دو صورت این شرط را در اینجا بررسی می‌کنیم.

شرط نتیجه؛ بدل به ازای مبدل

معنای صورت مذکور این است که شیء دیگری در صورت تخلف از شرط میبوع، بدل شود و تبدیل ناشی از فعل هر دو نباشد، بلکه ابدال به این اشتراط در ظرف تخلف باشد؛ زیرا میبوع عین شخصی است که در این فرض، ابدال به معاوضه جدید و رضایت جدید نیاز دارد و حال آنکه در اینجا چنین چیزی نیست (خویی، بی تا، ج ۷: ۷۷).

مرحوم خویی اشکالاتی بر این صورت وارد می‌کنند:

اشکال اول - به مجرد اشتراط در ضمن عقد، مقتضی برای معامله جدید نیست و این شامل شرط ابدال در صورتی که میبوع مخالف با وصف مذکور باشد نیز می‌شود.

اشکال دوم - هیچ دلیلی بر صحت آن بر حسب آیه، روایت، سیره، سنت و ارتکاز وجود ندارد؛ چرا که انفساخ و انعقاد معامله به سبب خاص احتیاج دارد و انشای این دو قهراً به سبب شرط حاصل نمی‌شود.

اشکال سوم - این معامله تعلیقی و باطل بوده و اینکه معامله به سبب جهالت مبدل غرری است (خویی، بی تا، ج ۷: ۷۸؛ رک. مامقانی، بی تا: ۱۰۱).

مرحوم یزدی نیز اشکال عدم مقتضی برای معاوضه جدید را به نحو دیگر تقریر می‌کنند و می‌فرمایند: «اشکالی که بر شرط ابدال در صورت شرط نتیجه وارد می‌شود، این است که دلیلی بر صحت آن در این مقام وجود ندارد و قدر متیقن صحت، در جایی است که عنوان معاوضه نداشته باشد، مثل اینکه گفته شود "بعثک هذا بكذا علی أن یكون مالک الفلانی لی" و اما اگر گفته شود: "علی أن یكون مالک الفلانی عوضاً عن مالی" در اینجا دلیلی وجود ندارد و تملیک معاوضی محتاج به صیغه خاص می‌باشد و شرط کفایت نمی‌کند. حاصل آنکه شرط نتیجه در جایی که در آن هر لفظی حتی شرط کفایت می‌کند، صحیح است؛ اما

در چیزی که لفظ خاص معتبر می‌باشد، مانند بیع و نکاح و طلاق و مانند آن؛ شرط نتیجه صحیح نمی‌باشد؛ مگر اینکه گفته شود که هر تملیک معاوضی بیع نمی‌باشد، مانند تملیک مجانی که انشای به شرط، در آن کفایت می‌کند و تملیک مجانی اگر عنوان هبه بگیرد، نیازمند صیغه خاص می‌باشد. عمومیت دلیل شروط، صحت هر شرطی که محتاج به صیغه خاص نیست را اثبات می‌کند» (یزدی، ۱۳۷۸، ج ۲: ۶۱).

مرحوم ایروانی پاسخی به این اشکال داده‌اند که: به دلیل عمومیت دلیل «اوفوا بالعقود» (مائده: ۱) و «تجاره عن تراض» (النساء: ۲۹) به سبب خاص احتیاجی نیست و این دو دلیل به علت عمومیتشان شامل شرط نیز می‌شود و سپس می‌فرمایند: که اگر این دو دلیل شامل این مقام نشوند، حتماً حدیث «المؤمنون عند شروطهم» (شیخ طوسی، ۱۳۹۰، ج ۳: ۲۳۲) شامل این مقام می‌باشد» (ایروانی، بی تا، ج ۲، ۵۰).

در جواب دیگر گفته شده که شرط، مقتضی انفساخ عقد هنگام تخلف است؛ پس این گونه نیست که انعقاد معامله در بیع بدون سبب باشد و از جنبه دیگر، عقد بیع بر سبب خاص متوقف نیست؛ برخلاف نکاح که به سبب خاص نیاز دارد (رک. مدنی کاشانی، ۱۴۰۹: ۱۴۱؛ آخوند خراسانی، ۱۴۰۶: ۲۰۸؛ شهیدی تبریزی، ۱۳۷۵، ج ۳: ۴۹۸).

اشکال دیگری که بر این صورت وارد شده این است که ادله شروط مثل «المؤمنون عند شروطهم» (شیخ طوسی، ۱۳۹۰، ج ۳: ۲۳۲) شامل شرط نتیجه نیست و هیچ دلیلی بر صحت آن وجود ندارد. امام خمینی در پاسخ این شبهه می‌فرمایند: «به جهت اطلاق دلیل شروط، جمع بین شرط فعل و شرط نتیجه به لفظ واحد ممکن می‌باشد و باید به این امر توجه شود که برای اثبات شرط نتیجه، به عمومیت بسیاری از اخبار شرط تمسک شده است که این اخبار همان اخباری می‌باشند که برای اثبات شرط فعل به آنها تمسک شده است. پس از این جهت اشکالی نمی‌باشد» (خمینی، بی تا، ج ۴: ۶۶۳).

از جمله اشکال‌های وارد شده به صورت این بوده که شرط ابدال موجب تعلیق در عقد است. مرحوم اصفهانی در پاسخ به این اشکال می‌فرماید: «محذور تعلیق دفع می‌شود به اینکه مفروض در اینجا تعلیق در شرط است و نه تعلیق در عقد؛ تعلیق در شرط اشکالی

ندارد و متعلق شرط نتیجه، مقتضی اینکه محکوم به حکم بیع شود، نمی‌باشد» (اصفهانی، ۱۴۱۸، ج ۴: ۴۱۹).

جواب دیگر این است که دلیل بر بطلان تعلیق، اجماع است و باید در اجماع به قدر متیقن رجوع کرد. پس در مقامی که مبادله آن قهری باشد، شامل شرط نتیجه نمی‌شود (ایروانی، بی‌تا، ج ۲: ۵۰).

در جواب دیگر گفته شده است که تعلیق و غرر در شرط مضر شرط و عقد نیست؛ چرا که تعلیق و غرر شرط در مقام معاوضه از آن جهت که معاوضه است، موجب فساد عقد می‌شود، نه به دلیل عنوان شرط بودن آن (ایروانی، بی‌تا، ج ۲: ۵۰). جوابی نزدیک به همین تقریر نیز آقای لاری داده‌اند و می‌فرمایند: «بدل از مقتضیات اشتراط می‌باشد و از مقتضیات مشروط مخالف وصف نمی‌باشد تا اینکه معامله تعلیقی شود و نه به ازای عوض آن تا معاوضه جدید هنگام مخالفت با وصف باشد» (لاری، ۱۴۱۸، ج ۲: ۳۶۴).

پاسخ دیگر این است که تعلیق مضر به شرط نیست؛ چرا که در این صورت باید غالب شروط را باطل دانست، زیرا اکثر شروط تعلیقی هستند و حال که این چنین نیست (مدنی کاشانی، ۱۴۰۹: ۱۴۱).

جواب دیگری که می‌توان داد این است که گاهی تعلیق در انشاست و گاهی تعلیق در منشأ. اگر مقصود فروشنده این است که ایجاد و انشای عقد بیع، معلق به آمدن برادرش است، تعلیق مربوط به انشا می‌شود و این نوع تعلیق مبطل عقد خواهد بود (شهیدی، ۱۳۸۹: ۲۰). این نکته‌ای است که مرحوم ایروانی نیز به آن اشاره دارند که التزام به امر در تقدیر عدم وصف، کاشف از جهل بایع به وصف است، پس بیع غرری می‌شود و اگر بیع فاسد شود، شرط نیز فاسد می‌شود و در این هنگام موضوعی باقی نمی‌ماند و قضیه این وجه در تمام احتمالات یعنی شرط فعل و شرط نتیجه، با تمام اقسام آن جاری می‌باشد (ایروانی، بی‌تا، ج ۲: ۵۰). همین را جناب خویی نیز می‌فرمایند که اگر مراد از اشتراط تعلیق؛ یعنی از اول به اینکه مبیع مبدل بر تقدیر عدم مخالفت و مبدل بر تقدیر مخالفت بیع باشد، به جهت تردد و تعلیق باطل است (خویی، بی‌تا، ج ۷: ۸۱).

شیخ محمدعلی اراکی می‌گوید که «گاهی ثمن در انشای واحد به ازای دو شیء بر

تقدیر است، یعنی بیع شیء واحد به دو ثمن بر دو تقدیر؛ مثل بیع کالا اگر به صورت حال و نقد باشد، به این مقدار فروخته شود و اگر در ماده دیگر باشد، به مقدار دیگر فروخته شود (اراکي، ۱۴۱۴: ۳۰۰) این باطل است و دلیل آن اجماع است بر بطلان ابهام و تردید در ثمن همان گونه که در ثمن نیز این گونه می باشد» (رک. اراکي، ۱۴۱۴: ۳۰۱).

و اگر منظور این باشد که عمل ایجاد، بالفعل انجام گیرد، ولی تحقق موجود، یعنی آن ماهیت حقوقی عقد بیع، معلق باشد و در عالم حقوق محقق نشود؛ مگر برای مثال پس از مراجعت برادر، یعنی حصول معلق علیه، در این صورت تعلیق به منشأ راجع می شود (شهیدی، ۱۳۸۹: ۲۰) و این نوع تعلیق عقلاً اشکالی ندارد و صحیح است؛ مگر اینکه از ناحیه شرع منعی به ما برسد (درس خارج فقه جوادی آملی، جلسه ۲۱۳). در بحث ما نیز تعلیق از نوع دوم است و این نوع تعلیق هیچ اشکالی ندارد.

عمده اشکال بحث غرری بودن شرط است، مشروط به اینکه عمومیت ادله غرر را به شرط نسبت دهیم (خمينی، بی تا، ج ۴: ۶۶۳) که البته با توجه به عمومیت و اطلاق ادله غرر شامل شرط نیز می شود.

اما در پاسخ به شبهه غرر گفته شده که غرر یا در وصف یا غرر در اصل وجود است. واضح خواهد بود که زمانی که مبدل به عبد غیرکاتب توصیف شود، غرر در وصف رفع شود. اما در اصل وجود علاوه بر اینکه وصف نیز جهالت را رفع می کند؛ در معاوضه، هنگام ظهور تخلف قطع پیدا است که یا معاوضه منعقد نمی شود یا معاوضه برای مثال بین عبد غیرکاتب و عبد کاتب منعقد خواهد شد، پس از غرر در امان است (اصفهانى، ۱۴۱۸، ج ۴: ۴۱۹ - ۴۲۰) و همین جواب را نیز آقای محمدصادق روحانی در کتاب فقه الصادق آورده اند که اگر جهل در اصل وجود باشد، معامله منعقد نمی شود، مگر در هنگام تخلف و در آن زمان عالم است که آیا معامله منعقد شده است یا خیر؟ پس در اینجا غرری نیست و درباره غرر به وصف، به توصیف آنکه غیرواجد است، رفع می شود (روحانی، ۱۳۷۲، ج ۱۷: ۲۸۲).

در جواب دیگر گفته شده است که اما غرر در اینجا محقق نیست، اگر ما شرط را سبب حصول معاوضه بین مبیع و بدل در نظر بگیریم؛ چرا که مفروض ما، مبیع بر تقدیر عدم وصف قرار داده شده و عوض در معاوضه دوم نیز به صورت تعلیقی در نظر گرفته شده

است و این غرر نیست. به عبارت دیگر می‌توان گفت مبیع در معامله اول مقید به جعل عوض و در معامله دوم مقید به عدم جعل عوض است (ایروانی، بی‌تا، ج ۲: ۵۰). علاوه بر این پاسخ‌ها ادله‌ای که بر صحت این شرط دلالت می‌کنند، بر نفوذ شرط و لزوم آن نیز دلالت خواهند داشت (روحانی، ۱۳۷۲، ج ۱۷: ۲۸۱).

در نهایت پس از بیان دیدگاه فقها باید مدعی شد که گاهی شاید معامله معلوم، ولی معین نباشد؛ مثلاً فروشنده‌ای که دو باب خانه یا دو واحد از یک آپارتمان را دارد، هر دوی آن را خریدار دیده و بر اوصاف و وضعیت آن آگاهی پیدا کرده است، یکی از این دو باب خانه را به خریدار می‌فروشد، ولی معین نمی‌کند که مورد معامله کدام یک از آن دو خواهد بود. با اینکه در این مثال مورد معامله، یعنی هر یک از آن دو، معلوم است، ولی چون معین نیست؛ معامله باطل خواهد بود (شهیدی، ۱۳۸۹: ۹۳) و معین نبودن مورد معامله یک نحو از انحای غرر محسوب می‌شود که در بحث ما اگرچه مبیع بین دو امر معین است، اما مردد بین دو چیز است که کدام فروخته شد. بنابراین به نظر می‌رسد که این شرط به جهت غرر از شروط باطله‌اند و قطعاً چنین عقدی باطل است.

شرط نتیجه؛ بدل به‌زای ثمن

فرض این صورت چنین بوده که بدلی که مشتری در صورت تخلف مستحق آن است، اگر به‌زای ثمن باشد که مبدل به ملک بایع برمی‌گردد و بدل در مقابل ثمن به ملک مشتری داخل می‌شود؛ پس لازمه آن این است که بیع را به این شرط در ظرف تخلف فسخ کند و معاوضه جدیدی بین بدل و ثمن باشد (خویی، بی‌تا، ج ۷: ۷۷).

مرحوم خویی بر این صورت اشکال‌هایی وارد کرده است:

اشکال اول: در این فرض مقتضی برای معاوضه جدید وجود ندارد، به جهت بیع بدون انشا و شرط سابق در ضمن عقد مقتضی معاوضه جدیدی نیست و هیچ دلیلی نقلاً و عقلاً بر صحت این نوع از معامله و همچنین هیچ دلیلی بر صحت آن از جنبه ارتکاز عرفی و عقلایی اقامه نشده است. پس مقتضی برای انفساخ بنفسه عقد نیست. جواب این اشکال در صورت قبل داده شد.

اشکال دوم: دلیل وجوب وفای به شرط، مشرع نیست تا بر وجوب وفا بر هر شرطی

دلالت کند، بلکه مفاد ادله این است که بر آنچه از شروط که فی نفسه ثابت و مشروع باشد، وفای به آن واجب است؛ واضح خواهد بود که جایز بودن اشتراط انفساخ معامله قبل از تحقق آن به ظهور تخلف شرط ثابت نشده است. پس مخالف با کتاب و سنت است. جواب این اشکال در صورت قبل داده شد.

اشکال سوم: معاوضه واقع بین بدل و ثمن بر فرض مخالفت، معاوضه تعلیقیه است یعنی بر فرض مخالفت بیع انشا می شود و آن مخالفت تعلیقی است و بطلان چنین بیعی حکم اجماعی دارد (خویی، بی تا، ج ۷: ۷۷ - ۷۸). در جواب گفته شده که دلیل بطلان تعلیقیت اجماع است که شامل شرط نمی شود (روحانی، ۱۳۷۲، ج ۱۷: ۲۸۰) و به صورت مفصل در صورت قبلی، این مسئله تشریح شد.

اشکال دیگر این است که غرر لازم می آید؛ در جواب گفته اند که بر فرض اینکه شرط معاوضه بین ثمن در معاوضه اولی و بدل باشد، مقدار ثمن و بدل معلوم است (ایروانی، بی تا، ج ۲: ۵۰) و به نظر ما این پاسخ ضعیف می نماید، گرچه معامله معلوم است، معامله معین نیست و این سبب بطلان عقد است.

امام خمینی می فرماید که اگر عین بدل از ثمن باشد، وجوهی دارد:

۱. اشتراط در ضمن عقد به اینکه انفساخ عقد شرط شود زمانی که تخلف وصف شود و بعد از انفساخ عقد، عین کذایی بدل از ثمن شود. به این معنا که اشتراط دو شرط در متن عقد، به نحو ترتب باشد.

عمده بطلان شرط دوم، عدم امکان نفوذ آن است؛ زیرا انحلال شرط به انحلال بیع بر اساس شرط اول خواهد بود که موجب باطل شدن شرط دوم می شود.

۲. اشتراط دو امر در عرض هم که معلق بر تخلف وصف باشد به اینکه انفساخ و تبادل، مترتب بر تخلف شرط کند.

علاوه بر اشکالی که گفته شد، تبدالی که هم عرض انفساخ باشد، غیر معقول است؛ ترتب تبادل بر تخلف غیر معقول است، چرا که ثمن و عین به مشتری منتقل شده اند و آن متأخر از انفساخ و متأخر از تخلف وصف است. پس ترتب تبادل بر تخلف وصف غیر معقول خواهد بود و این دو احتمال مفروض نیستند.

۳. اشتراط ثمن بدل از عین موصوفه، هنگامی که تخلف وصف شود. علاوه بر این اشکال‌هایی که گذشت این شرط باطل است، چرا که ثمن و مثن ملک بایع است، پس تبادل بین آنها معقول نیست (خمینی، بی‌تا، ج ۴: ۶۶۳).

گفته‌اند که شرط تبادل به دو شرط منحل می‌شود: اول شرط تبادل و دوم شرط انفساخ عقد (رک. اصفهانی، ۱۴۱۸، ج ۴: ۴۱۸).

اشکالی که وجود دارد این است که معقول نیست چیزی منحل به خود و غیر خود شود و مفروض این است که شرط نیست، مگر تبادل بین این دو؛ پس چگونه این منحل شود به خود و دیگری؛ به‌ویژه اینکه با بودن دیگری (شرط انفساخ عقد) رتبتاً متقدم است و شاید گفته شود باید که شرط متضمن شرط انفساخ باشد تا اینکه صحیح واقع شود. در حالی که مفروض اشتراط تبادل است و عدم تضمن آن شرط، برای شرط دیگر است؛ بلکه معقول نیست که شرط مذکور متضمن آن باشد (خمینی، بی‌تا، ج ۴: ۶۶۴).

این قول که انفساخ مقدمه برای معاوضه است، مانند وجوب ذی‌المقدمه که سبب وجوب مقدمه می‌شود (مدنی کاشانی، ۱۴۰۹: ۱۴۱) باطل است؛ چرا که در جای خود آن را باطل کردیم (رک. خمینی، ۱۴۱۵، ج ۱: ۴۱۰ و ۳۲۳) که استلزام امر بر امر اختیاری به اینکه فعل اختیاری بر آن مترتب شود، غیر معقول است. پس همانا هر فعل اختیاری متوقف بر مقدمات خاص آن است که تحقق آن مگر به آنها معقول نیست. اگر گفته شود که وجوب وفای به شرط مذکور در عقد متوقف بر انفساخ آن است؛ پس وجوب آن، وجوب انفساخ آن را لازم می‌آورد. در جواب گفته می‌شود که وجوب وفای به شرط متوقف بر انفساخ است، زیرا با عدمش تبادل معقول نیست و اگر انفساخ مترتب بر وجوب آن باشد، محال خواهد بود زیرا دور است. علاوه بر اینکه دلیلی بر صحت این شرط وجود ندارد که بر توجیه آن اصرار بورزیم، بلکه ظاهراً وقوع آن باطل است (خمینی، بی‌تا، ج ۴: ۶۶۵).

اگر گفته شود که شرط مبتنی است بر مبنای متعاملین بر انفساخ عقد تا آن را صحیح کند؛ گفته شده است که مجرد بنای آنها موجب انفساخ نمی‌شود، زیرا آن امر تسببی و محتاج به سبب و جعل بوده و فرض این است که شرط در مقام امر واحد است و ثمن بدل از عین محسوب می‌شود و مجرد توقف آن بر ملکیت مشتری بر ثمن موجب تحقق

شرط انفساخ (که قائم مقام سبب آن است) نمی‌شود (خمینی، بی‌تا، ج ۴: ۶۶۵). پس در نهایت باید گفت که این شرط باطل است.

مرحوم خوئی با آنکه قائل به فساد شرطند، عقد را صحیح می‌دانند. ایشان در توضیح مدعای خود می‌فرمایند: «اگر اشتراط ابدال از قبیل شرط نتیجه باشد، چون که انفساخ عقد بدون سبب می‌گردد، پس از شروط غیرمشروع می‌باشد. در اینجا شرط اگر چه فاسد می‌باشد، ولکن شرط فاسد، در مقام صغریات است و مفسد عقد نمی‌باشد، مگر بر مبنای اینکه شرط فاسد را مفسد عقد بدانیم و همانا موافق با تحقیق و فتاوی مشهور شرط فاسد، مفسد عقد نیست؛ پس عقد فاسد نمی‌باشد» (خوئی، بی‌تا، ج ۷: ۷۹). این سخن که شرط فاسد، در مقام صغریات است و مفسد عقد نیست، باطل است؛ چرا که گفته شد این‌ها تخصصاً از موضوع خارجند و در این صورت عقد فاسد است.

شرط فعل

شرط فعل، آن است که در ضمن عقد، انجام دادن یا ترک یک فعل مادی یا حقوقی بر یکی از متعاملین یا بر شخص خارجی شرط شود؛ مثل آنکه در ضمن عقد شرط شود که بائع خانه را تعمیر کند یا مشتری ملزم شود که آن را وقف کند یا برای درک ثمن، ضامن یا رهن بدهد یا اینکه مبیع را تا مدت یک سال نفروشد یا بائع مبیع را قبل از حمل بیمه کند یا در نکاح شرط شود که زوج، همسر اولی خود را طلاق دهد (محقق داماد، ۱۳۸۳، ج ۲: ۴۲) که دو صورت آن را در اینجا بررسی می‌کنیم.

شرط فعل؛ بدل به‌زای مبدل

در این صورت بر فرض تخلف مبیع، با عین دیگر مبادله شود چه از سنخ مبیع یا غیرمبیع باشد مانند تبادل عبد غیرکاتب به عبد کاتب دیگر یا به عین دیگر مانند خانه. اشکالی که بر این صورت گرفته شده، این بوده که معامله تعلیقی است. این اشکال دفع می‌شود به عدم دلیل بر بطلان تعلیق در غیربیع و در بیع نیز اشکال است (خمینی، بی‌تا، ج ۴: ۶۶۰).

مرحوم خوئی می‌فرماید: «بنابراین که اشتراط ابدال، به‌صورت شرط فعل باشد، ظاهر این است که عقد و شرط هر دو صحیح می‌باشد و هیچ وجهی بر فساد شرط نیست تا چه رسد که عقد فاسد باشد، بلکه این در عرف بازار متعارف می‌باشد به اینکه مشتری عین

شخصی را بخرد و مطمئن از جنسی که اراده کرده می‌باشد ولی احتمال تخلف را نیز بدهد و بر بایع شرط ابدال بر فرض تخلف را بکند و هیچ شبهه‌ای نیست که ابدال فی‌نفسه معاوضه مشروعی در شریعت مقدس می‌باشد. پس به دلیل وجوب وفای به شرط، اشتراط بدل نیز لازم می‌باشد. اگر مخالفت در مبیع ظاهر شد و مشتری ابدال را اراده کرد، پس بایع تبدیل می‌کند و در غیر آن، بر مشتری اختیار تخلف از شرط می‌باشد و عقد به آن فسخ می‌شود». مرحوم خوئی سپس به شهید اول اعتراض می‌کنند و می‌فرمایند عجب از شهید (ره) چگونه به فساد شرط و عقد رضایت داده‌اند، بلکه این نحو از معاملات، معاملات متعارفی است، همان‌طوری که واضح خواهد بود (خوئی، بی‌تا، ج ۷: ۷۹ - ۸۰).

مرحوم یزدی می‌فرماید: «اگر مشروط به ابدال فاقد وصف به واجد آن وصف باشد، هیچ مانعی ندارد. اگر مشروط‌علیه به شرط وفا نکرد، پس او را اجبار می‌کنند و اگر تعذر در دادن مبیع واجد وصف داشت، در این صورت اختیار تخلف شرط ثابت می‌باشد و تعلیق ابدال در صورت ظهور مخالفت ضرری نمی‌رساند» (یزدی، ۱۳۷۸، ج ۲: ۶۱).

مرحوم اصفهانی می‌فرماید این شرط فی‌نفسه صحیح است و بعد از ظهور تخلف، تبدیل غیرکاتب به کاتب در این فرض محذوری نیست، مگر تعلیق در شرط (اصفهانی، ۱۴۱۸، ج ۴: ۴۱۷) و گفته‌ایم که تعلیق در صورت تخلف مانعی ندارد و آنچه ممنوع است، تعلیق در بیع بوده که اجماع بر ممنوعیت آن شده است و تعمیم آن ممنوع خواهد بود، از جمله تعمیم آن در ایقاعات ممنوع است و شرط نیز این‌گونه محسوب می‌شود (اصفهانی، ۱۴۱۸، ج ۴: ۴۱۶ - ۴۱۷).

اما جهالت مبدل اگر در حال اشتراط ندانیم که کاتب است یا غیرکاتب، این ضرری نمی‌زند؛ چرا که آن چیزی که لازم است، علم در حال تبدیل خواهد بود و نه اشتراط (همان، ج ۴: ۴۱۸؛ خمینی، بی‌تا، ج ۴: ۶۶۰).

امام خمینی می‌فرماید که عمده اشکال این است که این شرط غرری محسوب می‌شود، پس همانا معلق بر امری که نمی‌دانیم، تحقق یافته است یا خیر؛ این غرر است (خمینی، بی‌تا، ج ۴: ۶۶۰).

اشکالی که به نظر ما بر این صورت وارد می‌شود، غرر است؛ چرا که مورد معامله در

این صورت معین نیست و همان‌طور که گذشت پاسخ‌هایی که برای رفع شبهه غرر داده شده‌اند، ضعیف هستند.

شرط فعل؛ بدل به‌زای ثمن

در این صورت شرط شود بیع عبد کاتب به ثمن عبد غیرکاتب، به‌صورت شرط فعل هنگامی که تخلف وصف شود.

مرحوم خوئی گویند: «حاصل کلام اینکه ظاهر از لفظ ابدال این می‌باشد به اینکه مشتری بر بایع تبدیل مبیع را در صورت مخالفت شرط کند و در این فرض، هیچ شبهه‌ای در صحت عقد و شرط نمی‌باشد، در صورت عدم مخالفت، عقد لازم می‌باشد و در صورت مخالفت، مشتری مطالبه ابدال می‌کند؛ پس اگر تبدیل کرد لازم می‌شود والا خیار دارد» (خوئی، بی‌تا، ج ۷: ۸۰ - ۸۱).

امام خمینی می‌فرمایند: «در این فرض آیا این به دو شرط بازمی‌گردد، یعنی شرط انحلال عقد و دومی شرط بیع جدید؟ یا شرط بیع واحد می‌باشد و آن شرط بیع جدید می‌باشد. لکن عمل به شرط متوقف بر تحصیل ثمن به‌وسیله فسخ یا اقاله می‌باشد و دلیل آن وجوب وفا به شرط می‌باشد که تحصیل مقدمات آن را در صورت امکان لازم می‌کند. پس اگر بیع خیاری است، فسخ آن به جهت عمل به شرط لازم می‌باشد و الا اقاله واجب می‌باشد اگر مشروطه آن را طلب کند؟ بر این شرط اشکالاتی شده است. عمده بطلان آن این است که عمل به آن غیرمقدور می‌باشد. اگر شرط در ضمن بیع باشد، پس با انحلال آن، شرط نیز منحل می‌شود و دیگر عمل به شرط معنا پیدا نمی‌کند. پس اگر انحلال قبول شود، محلی برای عمل شرط نمی‌باشد و دیگر شرطی نمی‌باشد که به آن عمل کند» (خمینی، بی‌تا، ج ۴: ۶۶۱ - ۶۶۲). ولی مرحوم اصفهانی می‌فرمایند: «بدل بودن ثمن معقول نیست، مگر بعد از بازگشت آن به مشتری؛ پس باید این شرط منحل شود به شرط حل عقد و سپس تبدیل عبد کاتب به ثمن، و هر دو شرط، هیچ محذوری ندارد» (اصفهانی، ۱۴۱۸، ج ۴: ۴۱۹).

شاید بگویید که شرط در اصل انعقاد نیست، مگر در ضمن بیع زمانی که التزام در التزام باشد. اما انحلال شرط تابع انحلال عقد نیست (خمینی، بی‌تا، ج ۴: ۶۶۲). چنانکه مرحوم اصفهانی می‌فرمایند: «شاید توهم به لغویت شرط شود که اگر عقد منحل شود، لزوم وفای

به شرط نیز از بین می‌رود. در جواب گوییم: شرط، شرط نمی‌باشد، مگر در ضمن عقد و حقیقت شرط التزام در التزام می‌باشد؛ همان‌گونه که صاحب قاموس بیان نموده است. پس وفا به آن برای مؤمنان هنگام شرط کردن واجب می‌باشد و این معنای لزوم است. اما درباره انحلال شرط به تبع انحلال عقد، باید گفت شرط تابع امر دیگر است و گاهی آن متعلق، مانند ضمیمه به یکی از عوضین می‌باشد؛ مانند شرط برای قسط ثمن است و گاهی شرط اجنبی از عوضین است و در ضمن عقد و مطابق با عنوانش آن را می‌آورند و آن شرط نمی‌باشد؛ مگر در ضمن عقد. پس موجبی برای انحلال شرط نمی‌باشد و شرط بیع دومی محال است که ضمیمه به ثمن و یا مضمن باشد، بلکه برای تحفظ از غرض مشتری متصدی شرط دوم مبیع در ظرف عقد می‌باشد و این شرط از دو عوضین اجنبی می‌باشد و مرتبط با غرض می‌باشد. و این فرق است بین حل عقدی که وفای به شرط است و حلی که از باب اختیار رؤیت می‌باشد» (رک. اصفهانی، ۱۴۱۸، ج ۴: ۴۱۸ - ۴۱۹).

امام خمینی سخن مرحوم اصفهانی را رد می‌کنند و می‌فرمایند: «مخفی نیست با اعتراف به اینکه حقیقت شرط تحقق پیدا نمی‌کند، مگر در ضمن عقد و ماهیت آن التزام در التزام می‌باشد. پس معنایی برای استقلال در وجود بقایی آن نمی‌باشد، زیرا موجب اختلاف حقیقت در هنگام حدوث و بقا پیش می‌آید. آیا شرط را این‌گونه مستقل می‌بینی، پس معنایی التزام در التزام نمی‌باشد. همان‌گونه اگر کسی این‌گونه ببیند، امکان ندارد التزام به استقلال آن به صورت بقایی باشد و احتمال اینکه وجود حدوث شرط کافی در وفای به آن می‌باشد ولو بعد از انحلال عقد باشد اضعف می‌باشد؛ زیرا بقای حکم همراه با انحلال موضوع معنایی ندارد و این مانند آن است که بگوییم واجب است وفای به عقد، اگر چه بعد از فسخ و انحلال آن می‌باشد و بدین جهت کسی قائل به آن نمی‌باشد» (خمینی، بی تا، ج ۴: ۶۶۱ - ۶۶۲).

اشکال دیگر نیز که بر این صورت وارد می‌شود غرری بودن بیع است که سبب بطلان عقد نیز می‌شود؛ همان‌طور که تشریح شد.

نتیجه گیری

از بررسی مجموع دیدگاه‌های فقها روشن شد که فقها شرط ابدال در اختیار رؤیت را یا

به صورت شرط نتیجه می‌دانند یا شرط فعل؛ و در هر صورت یا فرض بر این است که بدل در مقابل مبدل یا در مقابل ثمن باشد.

در صورتی که شرط ابدال به صورت شرط نتیجه و بدل در ازای مبدل فرض شود، اشکالی که بر این صورت وارد خواهد بود این است که اشتراط مذکور موجب غرری شدن بیع است که البته این اشکال در تمام صورت‌های مفروضه نیز وارد خواهد بود.

اگر شرط ابدال به صورت شرط نتیجه و بدل در ازای ثمن باشد؛ باید گفت که تبادل در اینجا معقول نیست، چرا که اشتراط دو شرط یا به نحو ترتب باشد یعنی ابتدائاً انفساخ رخ دهد و سپس بدل در ازای ثمن شود؛ در این صورت چون عقد منفسخ شده است، پس شرط دوم نیز باطل می‌شود یا اشتراط دو شرط، یعنی انفساخ و تبادل بر تخلف وصف مترتب شود و این دو در عرض هم باشند. علاوه بر اشکال ذکر شده قبلی، اشکالی که وارد خواهد بود این است که ثمن و عین در ملک مشتری می‌شود و آن متأخر از انفساخ و متأخر از تخلف وصف است که این غیر معقول باشد یا اشتراط ثمن بدل از عین موصوفه، هنگامی که تخلف وصف شود و این صورت نیز صحیح نیست، چرا که ثمن و مثن ملک بیع است، پس تبادل بین آنها معقول نخواهد بود.

در صورتی که شرط ابدال به صورت شرط فعل و بدل در ازای مبدل باشد، اشکال غرری شدن بیع بر آن وارد می‌شود.

در صورتی که شرط ابدال به صورت شرط فعل و بدل در ازای ثمن باشد، بر این شرط نیز اشکال‌هایی را وارد می‌دانند. دلیل بطلان این صورت چنین است که عمل به آن غیرمقدور خواهد بود، چرا که اگر شرط در ضمن عقد بیع باشد، پس با انحلال عقد، شرط نیز منحل می‌شود و دیگر عمل به شرط معنا پیدا نمی‌کند. پس اگر انحلال قبول شود، محلی برای عمل شرط نیست و دیگر شرطی نیست که به آن عمل کند.

در نهایت باید گفت که شرط ابدال چون موجب جهل در معامله می‌شود، شرط فاسد است؛ اما در اینکه آیا شرط مجهول، موجب فساد عقد هم خواهد بود، باید گفت که این گونه نیست که در غرر فساد اولاً و بالذات بر شرط عارض شود و ثانیاً و بالعرض بر عقد عارض شود، بلکه فساد آن اولاً و بالذات بر عقد عارض است که موجب اختلال در

ارکان عقد می‌شود. پس می‌توان گفت که از قاعده «شرط فاسد، موجب فساد عقد می‌شود» تخصصاً خارج است و جای مطرح کردن این موضوع نیست که آیا فساد شرط موجب فساد عقد می‌شود یا خیر.

در نهایت باید گفت چون شرط ابدال موجب غرر در بیع می‌شود، در نتیجه عقد باطل خواهد بود.

Archive of SID

منابع

* قرآن کریم.

۱. اراکی، محمدعلی (۱۴۱۴ ق). *الخيارات*، قم: مؤسسه در راه حق.
۲. اصفهانی کمپانی، شیخ محمدحسین (۱۴۱۸ ق). *حاشیه کتاب المکاسب (ط - الحديثه)*، ج ۴، مصحح: عباس محمد آل سیاح قطیفی، قم: انتشارات محقق.
۳. انصاری، مرتضی بن محمد امین (۱۴۱۱ ق). *کتاب المکاسب المحرمة و البيع و الخيارات (ط - القديمة)*، ج ۲، مصحح: محمدجواد رحمتی - سید احمد حسینی، قم: منشورات دارالذخائر.
۴. ایروانی، علی بن عبدالحسین نجفی (بی تا). *حاشیه المکاسب*، ج ۲، قم: کتبی نجفی.
۵. بجنوردی، حسن (۱۳۷۷). *القواعد الفقهية*، ج ۴، قم: نشر الهادی.
۶. بحرانی، یوسف بن احمد بن ابراهیم (۱۴۰۵ ق). *الحدائق الناضرة فی أحكام العترة الطاهرة*، ج ۱۹، محقق / مصحح: شیخ محمدتقی ایروانی - سید عبدالرزاق مقرر، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
۷. تبریزی، جواد بن علی (۱۴۱۶ ق). *ارشاد الطالب إلى التعليق على المکاسب*، ج ۴، قم: مؤسسه اسماعیلیان.
۸. جوادی آملی، عبدالله، درس خارج فقه (جلسه ۵۶۱). برگرفته از سایت اسرا www.portal.esra.ir
۹. حر عاملی، محمد بن حسن بن علی (۱۴۰۹ ق). *تفصیل وسائل الشیعة إلى تحصیل مسائل الشریعة*، ج ۱۷، محقق / مصحح: گروه پژوهش مؤسسه آل البيت (ع)، قم: مؤسسه آل البيت (ع).
۱۰. حسینی شیرازی، محمد (۱۳۸۵). *ایصال الطالب إلى المکاسب*، ج ۱۳، تهران: مؤسسه کتابسرای اعلمی.
۱۱. حلی، محقق نجم الدین جعفر بن حسن (۱۴۰۸ ق). *شرائع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام*، ج ۲، محقق / مصحح: عبدالحسین محمد علی بقال، قم: انتشارات مؤسسه اسماعیلیان.

۱۲. خراسانی، آخوند محمد کاظم بن حسین (۱۴۰۶ ق). *حاشیه المکاسب*، محقق / تصحیح سید مهدی شمس‌الدین، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
۱۳. خمینی، روح‌الله موسوی (بی‌تا). *کتاب‌البیع*، ج ۴، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره).
۱۴. _____ (۱۴۱۵ ق). *مناهج الوصول إلى علم الأصول*، قم: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره).
۱۵. خوبی، سید ابوالقاسم موسوی (بی‌تا). *المکاسب - مصباح الفقاهة*، ج ۷، مقرر: شیخ محمد علی توحیدی، قم: مکتبه الداوری.
۱۶. روحانی، سید محمدصادق (۱۳۷۲). *فقه الصادق*، ج ۱۷، قم: دارالکتاب.
۱۷. شهیدی، مهدی (۱۳۸۹). *حقوق مدنی ۳: تعهدات*، تهران: انتشارات مجد.
۱۸. شهید اول، محمدبن مکی عاملی (۱۴۱۷ ق). *الدروس الشرعية فی فقه الإمامیه*، ج ۳، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
۱۹. شهیدی تبریزی، میرزا فتاح (۱۳۷۵ ق). *هدایة الطالب إلى أسرار المکاسب*، ج ۳، قم: دارالکتاب.
۲۰. طباطبایی، صاحب ریاض، سید علی بن محمدبن ابی معاذ (۱۴۱۸ ق). *ریاض المسائل فی تحقیق الأحکام بالدلائل (ط - الحدیثه)*، ج ۸، محقق / مصحح: محمد بهرهمند؛ محسن قدیری؛ کریم انصاری؛ علی مروارید، قم: مؤسسه آل‌البیت (ع).
۲۱. طوسی، ابوجعفر محمدبن حسن (۱۳۹۰ ق). *الاستبصار فیما اختلف من الأخبار*، ج ۳، تهران: دارالکتب الإسلامیه.
۲۲. قلی‌پور گیلانی، مسلم (۱۳۹۰). *تلخیص کتاب الخیارات*، ج ۳، قم: انتشارات قدس.
۲۳. لاری، سید عبدالحسین (۱۴۱۸ ق). *التعلیقه علی المکاسب*، ج ۲، محقق / مصحح: گروه پژوهش مؤسسه معارف اسلامی، قم: مؤسسه المعارف الإسلامیه.
۲۴. مامقانی، عبداللّه بن محمدحسن (بی‌تا). *نهایة المقال فی تکملة غایة الآمال*، قم: مجمع الذخایر الإسلامیه.

۲۵. محقق داماد، مصطفی (۱۳۸۳). قواعد فقه، ج ۲، تهران: مرکز نشر علوم اسلامی، دوازدهم.
۲۶. مدنی کاشانی، حاج آقا رضا (۱۴۰۹ ق). تعلیقه شریفه علی بحث الخیارات و الشروط من کتاب المتاجر للشیخ، قم: مکتبه آیة الله المدنی الكاشانی.
۲۷. موسوی بجنوردی، محمد (۱۴۰۱ ق). قواعد فقهیه، ج ۱، چاپ سوم، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره)، مؤسسه چاپ و نشر عروج.
۲۸. نجفی (صاحب الجواهر)، محمد حسن بن باقر (۱۹۸۱). جواهر الکلام فی شرح شرایع الإسلام، ج ۲۳، چاپ هفتم، محقق / مصحح: شیخ عباس قوچانی، بیروت: انتشارات دارالاحیاء التراث العربی.
۲۹. یزدی، سید محمد کاظم بن عبدالعظیم طباطبایی (۱۳۷۸). حاشیه المکاسب، ج ۲، قم: مؤسسه اسماعیلیان.

Archive of SID